

هوالمعلم

اهمّيت استقامت در مسير حق

عيد غدیر ۱۴۲۳ هجرى قمرى

بيانات:

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني
قدس الله سره



أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأُمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَام.»^۱

پاداش استقامت در مسیر الهی

«الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»^۲.

«آن کسانی که گفتند: پروردگار و مربی و پرورش دهنده روح و جان و جسم ما خدا است و بر این مسئله استقامت ورزیدند و پایدار بودند، (از میدان به در نرفتند و به خاطر فراز و نشیب‌های مسائل اجتماعی، آن تعهد و مسئولیت را فراموش نکردند،) ملائکه رحمت دائماً بر آنها فرود می‌آیند (و از انوار جلیه پروردگار بر دل و جان و سر آنها نازل می‌کنند،) که ترس به خود راه ندهید، (نگران عواقب تبلیغ رسالت الهی نباشید؛) و از مسائلی که پیش می‌آید ناراحت نشوید، (از حرف‌هایی که زده می‌شود و از کمی‌ها و کاستی‌ها متأثر نشوید؛) و در نهایت و در نتیجه، بشارت باد شما را به همان بهشت و نعمات الهی که به شما وعده داده شده است.»

شرافت و عظمت عید غدیر

امروز روز عید غدیر است. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که فرمودند:
«يَوْمُ غَدِيرِ حَمِّ أَفْضَلُ أعيَادِ أُمَّتِي»^۳ «ارزشمندترین اعیاد امت من (که باید روی آن حساب کنند و آن را محترم بدانند) عید غدیر است!»

چرا این طور است؟ مگر روز عید غدیر چه خصوصیتی دارد و فرق آن با سایر اعیاد چیست؟ مگر

^۱ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۴۶۴، با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ۹، ص ۲۱۳:

«حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که ما را از تمسک کنندگان به ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام قرار داد.»

^۲ سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

^۳ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۵.

اینکه پیغمبر امیرالمؤمنین را به خلافت نصب کردند عید گرفتن دارد؟

حدود ولایت امیرالمؤمنین بر مسلمین

پیغمبر امیرالمؤمنین علیه السلام را به ولایت بر جان و مال و ناموس و تمام شرآشر وجودی مسلمین منصوب کرد و همان طور که طبق نصّ آیه شریفه، خود رسول خدا از ما به ما اولویّت دارد و اختیار رسول خدا بر اختیار ما ترجیح دارد، [امیرالمؤمنین هم همین طور است! آیه می فرماید:]

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾^۱

«هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای حق ندارد وقتی که خدا و رسول او حکمی را بر او جاری می کنند و امری را بر او وارد می کنند، اختیار مخالفت داشته باشد.»

وجوب اطاعت از دستورات ائمه در تمام شؤون زندگی

الآن به مناسبت بیان این مسئله، یک قضیه به یادم آمد. یک روز در خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه - در سفر مشهد بودیم. یکی از آقایان که درس خارج هم می داد و مدعی بود که افراد زیادی در این بحث شرکت می کنند، برای دیدن ایشان آمده بود و من هم در آن مجلس حضور داشتم. راجع به این مسئله صحبت شد که آیا رسول خدا یا ائمه علیهم السلام حق دارند که ما را مکلف بر امور و مسائلی کنند که مورد دلخواه و رضای ما نیست؟

من باب مثال امر کنند بر اینکه زنت را طلاق بده! یا امر کنند بر اینکه منزلت را بفروش و خودت برو در بیابان و در زیر چادر زندگی کن! یا امر کنند بر اینکه تمام اموالت را در راه خدا بده! آیا آنها می توانند به چنین مسائلی امر کنند یا نه؟
آن شخص می گفت:

«آقا، این مسئله آن قدر واضح البطلان است و بطلانش بدیهی است که اصلاً نیاز به استدلال ندارد! امام حق ندارد که به انسان بگوید زنت را طلاق بده! امام حق ندارد که به انسان بگوید منزلت را بفروش و در راه خدا بده! امام حق ندارد که به انسان بگوید خودت را اعدام کن! امام حق ندارد که به انسان بگوید خودت را از بین ببر! و اصلاً نیاز به بطلان نداریم و ما وقتی که در نجف بودیم و در درس فلان آقا یک هم چنین صحبتی مطرح شد، فلان شخص که از آقایان است گفت: "آقا، این مسئله آن قدر واضح البطلان است که دوغ فروش سر محل هم می داند که این باطل است!"»

مرحوم آقا هیچ حرفی نزدند. وقتی که آن شخص رفت، ایشان به من رو کردند و فرمودند:

«میزان معرفت این آقایان را نسبت به ولایت و نسبت به اوامر و نواهی امام شناختی؟!»

^۱سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

آیا این افراد این قدر توجه نکرده‌اند که ما در اخبار^۱ و در آیات^۲ صراحت بر این مسئله داریم؟! این که دیگر نیاز به معرفت امام ندارد! مگر رسول خدا به آن مرد انصاری - علی‌رغم مخالفتش با ازدواج دخترش با آن جوان فقیر - امر نکرد که دخترت را به ازدواج با او در بیاور؟!^۳ و مگر راجع به زینب، دختر عمه پیغمبر - علی‌رغم عدم میل او به ازدواج با زید - آیه نیامد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾؛ «وقتی که مؤمن و

مؤمنه‌ای مقابل احکام الهی و رسول او قرار می‌گیرد، حق انتخاب ندارد!»

زینب رو کرد به پیغمبر و گفت: «ای رسول خدا، شما این مسئله را از جانب خودت می‌گویی یا از

جانب خدا؟»

حضرت فرمود: «من از پیش خودم حرفی نمی‌زنم!»^۴

اولیّت امام بر نفوس، در رتبه اولیّت خداوند بر مخلوقات

این یعنی خدای متعال که از نقطه نظر سلسله مراتب علیّت در اعلی مرتبه از جنبه و حیثیت خلقت انسان و جهان آفرینش قرار دارد و به این لحاظ از ما به ما نزدیک‌تر و صاحب اختیارتر و از ما به ما نسبت به کارهای خودمان اولی‌تر است، همین مسئله به واسطه آن سلسله مراتب علیّت به رسول خدا و به اولاد آن حضرت منتهی می‌شود.

الآن امام زمان علیه السلام بر ما همان ولایتی را دارد که خدا آن ولایت را بر ما دارد؛ بدون ذره‌ای کم یا زیاد، و هیچ تفاوتی در این مسئله وجود ندارد! الآن امام زمان علیه السلام همان جنبه‌ای را بر ما دارد که آن جنبه را خدای متعال دارد، منتها نمی‌آید حکم کند، نمی‌آید امر کند و نمی‌آید بگوید این کار را بکن! چون افراد تحمّل ندارند و چه بسا ممکن است نپذیرند و قبول نکنند، لذا ملاحظه می‌کند.

ما باید نسبت به این مسئله زنگ بیدارباش را در وجود خودمان به صدا درآوریم و به این نکته برسیم که اگر امام زمان علیه السلام امر نکند، آیا ما هم نباید به دنبال رضای او و به دنبال منوی او باشیم و فقط باید منتظر بمانیم تا از جانب آن حضرت بر ما امری بشود یا نهی تعلق بگیرد؟!

انتقال ولایت رسول خدا به امیرالمؤمنین در روز غدیر

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۴.

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۵۵؛ سوره نساء (۴) آیه ۵۹.

^۳ الکافی، ج ۵، ص ۳۴۱.

^۴ سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

^۵ الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۸۰ و ۸۲؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

پیغمبر اکرم در روز غدیر با بیان رسا و صریح، همان ولایتی را که خود در زمان حیاتش بر مؤمنین داشتند، به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل کردند. حضرت فرمودند:

«أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟! آيا من بر شما اولی از خود شما نیستم؟!»

اینها اقرارهایی بود که پیغمبر از آنها گرفتند!

الآن شما اختیار دارید که از این مجلس بیرون بروید یا بیرون نروید، این اختیار به دست شما است؛ اما اگر رسول خدا اینجا بود و می گفت که باید در اینجا بنشینید، دیگر رفتن از اینجا حرام بود! شما اختیار دارید که این غذا را بخورید یا این غذا را نخورید؛ اما اگر رسول خدا می گفت که این غذا را نباید بخورید، خوردنش حرام بود و دیگر «چرا» در کار نیست که چرا نباید بخوریم؟! ما اختیار داریم که این ازدواج را بکنیم یا این ازدواج را نکنیم؛ اما اگر رسول خدا گفت که این ازدواج را بکن، دیگر انجام ندادنش حرام است، و یا اگر گفت این ازدواج را نکن، دیگر انجام دادنش حرام می شود! وقتی رسول خدا و امام بگوید: «این معامله را انجام بده و آن معامله را انجام نده! این اقدام را بکن و آن اقدام را نکن!» دیگر فضولی کردن در کار آنها کنار می رود!

تغییر حال مردم بعد از گذشت هفتاد روز از واقعه غدیر

این مسئله، مسئله ولایت است. ولایتی که رسول خدا دارد این قسم است. در روز غدیر، این ولایت بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. حضرت فرمودند: **«أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ؟!»** و همه گفتند: «بله!» و من از این مردم که جمعیتشان حداقل سی هزار نفر بود در تعجبم که این کلام رسول خدا را شنیدند و به اولویّت ولایت رسول خدا بر خودشان اقرار کردند، ولی هنوز پیغمبر از دنیا نرفته بود که توطئه بر علیه خود پیغمبر و مبانی پیغمبر چیده شد! مگر از واقعه عید غدیر تا قضیه شهادت پیغمبر اکرم در بیست و هشتم صفر چقدر بود؟ هفتاد روز بود!

اگر ولایت پیغمبر را قبول ندارید، پس چرا می گوئید: بله، قبول داریم؟! و اگر قبول دارید، دیگر صریح تر از این [چه می خواهید] که پیغمبر بیاید و دست امیرالمؤمنین را در کنار خود بگیرد و بلند کند و بگوید: **«هَذَا عَلِيٌّ! نَهْ يَكُ عَلِيٌّ! اِذَا كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوهُ لِيُنْفِقْ ذِكْرًا مِّنْ فَضْلِهِ»** [فرضاً پیامبر] می گفت: «فعليٌّ مولاة!» الآن در کتب اهل تسنن می نوشتند: پیغمبر گفته است علی! حالا علی بن آدم، یا علی بن خالد، یا علی بن زید! بالأخره يك علی درست می کردند و می گفتند که این هم آدم خوبی است و این خصوصیات را دارد! ولی فرمودند: **«هَذَا عَلِيٌّ مولاة»** یعنی این علی که الآن در کنار من است [مولای شما است!]

^۱ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۶.

^۲ الکافی، ج ۱، ص ۴۲۰.

پیغمبر آن چنان مسئله را بست که هر عالم بی‌دین و بی‌انصاف سنی برای انکار این قضیه مجبور است واقعاً غدیر را انکار کند، یعنی پیغمبر هیچ راهی باقی نگذاشت! اگر پیغمبر می‌گفت علی، آنها می‌گفتند که منظور علی بن زید است! این کسانی که می‌آیند و جریانی را که حداقل سی هزار نفر جمعیت حجاج در آن حضور داشته‌اند به این راحتی انکار می‌کنند، اگر توجیهی به دستشان می‌آمد چه کار می‌کردند! لذا پیغمبر برای اینکه هیچ راه توجیه و تأویلی را باقی نگذارد فرمود: «**هَذَا عَلِيٌّ**؛ این علی که الآن در کنار من می‌بینید مولای شما است!» و همه قبول کردند و پذیرفتند و همه آمدند و بیعت کردند، اما هفتاد روز گذشته بود که بیعت را کنار گذاشتند!

تعهد و ایستادگی در مسیر حق

[آیه می‌فرماید:]

﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْتَوْا﴾^۱ «آن کسانی که می‌گویند پروردگار ما و مربی ما خدا است و بعد هم

پای قضیه می‌ایستند!»

حتی پیغمبر قبل از شهادت آمدند و برای مردم صحبت کردند و صریحاً گفتند: «**إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترتي!**»^۲ این را صریحاً گفتند، اما ما می‌بینیم که مردم شل هستند و نسبت به مبانی پذیرفته شده، آن چنان که باید و شاید توجه ندارند! می‌گویند: «حالا ببینیم چه می‌شود! بسیار خوب، حالا ما محب اینها هستیم! حالا معلوم نیست که قضیه چیست! حالا خدا بزرگ است و چه کسی از فردا خبر دارد؟!» این دین و این تعهد به درد نمی‌خورد!

جایگزین شدن سنت‌های غیر اسلامی به جای عید غدیر

چرا باید عید غدیر افضل اعیاد امت باشد؟ چشم پیغمبر روشن که بیاید و به این امتش نگاه کند که نه تنها عید غدیر را افضل اعیاد نمی‌دانند، بلکه عید نوروز را که عید گبر و مجوس و زرتشتی‌ها است برای خود عید قرار می‌دهند و به شادمانی و پای کوبی می‌پردازند و به هم تبریک می‌گویند و فرا رسیدن سبز شدن علف‌ها را در بیابان جشن می‌گیرند؛ اما اگر الآن از دو تا بچه مسلمان سؤال کنند که در قضیه غدیر چه اتفاقی افتاده و چه مسئله‌ای رخ داده است، می‌گویند نمی‌دانم!

چند روز پیش در بازار وارد مغازه‌ای شدم تا چیزی بگیرم. صاحب مغازه پیرمرد خیلی خوش نفس و خوش قلبی بود. وقتی که پول آن جنس را پرداختم، یک پول دیگر هم درآوردم و گفتم این را هم به‌عنوان

^۱ سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰؛ سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۳.

^۲ کفایة الأثر، ص ۱۳۷. امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱.

«من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‌گذارم: یکی کتاب خدا؛ و دیگری عترت من!»

عید غدیر که دو سه روز دیگر است به شما می‌دهم. خیلی تشکر کرد و خیلی مبتهج شد و گفت: «بله آقا، عید نوروز هم در پیش داریم!» گفتم: «نه خیر، عید نوروز عید گبرها است و ما این عید را قبول نداریم!» گفت: «آقا، آقای شیخ عباس قمی در *مفاتیح الجنان* نوشته است!» گفتم: «ایشان اشتباه کرده که نوشته است! امام ما آقای شیخ عباس قمی صاحب *مفاتیح* نیست!»

روایت موسی بن جعفر علیهما السلام در عدم مشروعیت نوروز

امام ما موسی بن جعفر است که وقتی منصور دوانقی در هنگام نوروز در مدینه بار عام داده بود و به دنبال آن حضرت فرستاد که شما هم بیایید و در این بار عام ما شرکت کنید، حضرت در جواب فرمودند: «إِنِّي قَدْ فَتَّشْتُ الْأَخْبَارَ عَنِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا خَبْرًا وَإِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ وَمَحَاهَا الْإِسْلَامُ وَمَعَادَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ!»^۱ من اخبار جدّم را نفیثش و تفحص کردم و برای این عید [و بزرگداشت آن] اثری نیافتم. این عید سنت فرس است، (زرتشتی‌ها طبق يك سنت، روز اول نوروز تا روز سیزدهم را که به عنوان روز نحس است عید می‌گرفتند و تاریخش هم خیلی مفصل است!)^۲ و اسلام این سنت را محو کرده است و پناه بر خدا که ما احیا کنیم آنچه اسلام آن را محو کرده است.^۳

در همان روایت جعلی ایشان در *مفاتیح*، مسائلی هست که اگر شخصی بخواهد به اصل روایت مراجعه کند، به جعلی بودن آن پی خواهد برد که اصلاً این روایت دروغ است: در امروز سفینه نوح بر کوه نشست، در امروز فلان شد و...! مسائل دیگری هم در اینجا هست.^۳

چرا عید غدیر، بزرگ‌ترین و ارزشمندترین عید است؟

این عید، بزرگ‌ترین و ارزشمندترین عید است؛ زیرا مهم‌ترین و ارزشمندترین مسئله برای انسان در عالم خلقت، سعادت و کمال او است. آیا ما بالاتر از این مسئله چیزی را سراغ داریم؟! [من باب مثال] ما وقتی که در بدن و جسم خودمان نگاه کنیم، این مسئله را بالوجدان می‌بینیم. خداوند به ما اعضای داده است؛ دست، انگشت، ناخن، مو، پوست، پا، دل، روده، قلب، شش، مغز و... اینها اعضای است که خداوند به ما داده است و به واسطه این اعضا، این جسم انسان تحقق پیدا می‌کند.

واضح‌ترین و بدیهی‌ترین مسئله این است که اگر قرار بر این باشد که انسان بخواهد از این اعضا حفاظت کند و امر دائر باشد بین اینکه کدام را بیشتر از دیگری [حفاظت کند]، آن اعضای رئیسه را بیشتر

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۱۸.

^۲ علل الشرائع، ج ۱، ص ۴۰ - ۴۳؛ نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۹۲ - ۱۹۸.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب، رجوع شود به نوروز در جاهلیت و اسلام، ص ۱۱۴ - ۱۲۱.

حمایت می‌کند؛ چون بقای بدن انسان به آنها است. [مثلاً] اگر امر دائر باشد بین اینکه انگشت انسان را ببرند یا دست انسان را ببرند، خب خیلی واضح است که انسان انگشتش را می‌برد! یا اگر یک ناراحتی برای دندان پیش بیاید که برای چشم هم ضرر داشته باشد و امر دائر باشد بین اینکه انسان دندانش را در بیاورد یا چشمش را در بیاورد، آیا انسان چشمش را درمی‌آورد یا دندانش را درمی‌آورد؟ یا اگر یک ناراحتی پیش بیاید و امر دائر باشد بین اینکه مقداری از رودهٔ انسان را ببرند و یا اینکه معده‌اش را در بیاورند، آیا انسان معده‌اش را درمی‌آورد یا آن تکه از روده را می‌کند و کنار می‌اندازد؟ مثلاً آپاتیس را می‌کند و کنار می‌اندازد!

این مسئله، واضح و بدیهی است که انسان همیشه متوجه شریف‌ترین و با ارزش‌ترین عضو از اعضاء بدن است. مهم‌ترین عضو از اعضاء بدن، مغز انسان است که انسان باید از آن محافظت کند و بیشتر روی آن توجه داشته باشد.

اهمیت جنبهٔ باطن بر ظاهر

حالا این مسئله‌ای را که خدمتتان عرض کردم به جنبهٔ ظاهری انسان برمی‌گردد؛ اما جنبهٔ واقعی انسان، همان انسان و همان خود است! همان وجودی که بعد از این زنده است و بعد از این قرار دارد و بعد از این به حیات ادامه می‌دهد و کمال پیدا می‌کند! اتفاقاً هر چه بر این بدن زمان بگذرد، فرسوده‌تر و لاغرتر می‌شود و سلول‌ها از بین می‌روند تا اینکه می‌گویند بسم الله، بفرمایید! دیگر تمام شد و پروندهٔ این بدن بسته شد! اما پروندهٔ آن بدن و آن نفس باز است و در آنجا دیگر فرسودگی راه ندارد، چون سلول‌های روح و نفس ما هیچ‌وقت فرسوده نمی‌شوند و اگر فرسوده بشوند طور دیگری فرسوده می‌شوند. وقتی خدا ما را خلق کرد، دیگر مهر ابدیت بر ما زده شد؛ ما دیگر هستیم! تا وقتی که خلق نکرده بود نه؛ اما همین که ما را خلق کرد، دیگر این پرونده باز شد و دیگر بسته نخواهد شد. حالا اینکه ما در این پرونده چه بنویسیم، یک مطلب دیگر است. آیا در این پرونده دروغ و کلک و دزدی و خیانت بنویسیم، یا در این پرونده عبادت و رضای الهی بنویسیم؛ آن دیگر به دست ما است، ولی پرونده دیگر بسته نخواهد شد؛ اما پروندهٔ جسم انسان فردا بسته می‌شود.

همین الآن که من دارم با شما صحبت می‌کنم، چند نفر در بیمارستان‌ها فوت کردند؟ ساعت بزنید و ببینید تا ظهر چند نفر در طهران، در ایران، در بیمارستان‌ها، در منزل و در سایر جاها فوت می‌کنند؟ یک دفعه می‌بینید هزار نفر تا ظهر فوت کرده‌اند، ولی این هزار نفر جسمشان فوت کرده، اما نفسشان که از بین نرفته است! جسم یک لباس بود که آن را درآوردند و کنار انداختند، ولی خودشان وجود دارند و حیات دارند و تازه پرونده‌شان باز شده است و به آنها می‌گویند: «در این دنیا چه کار کردی؟ بیا حساب پس بده! این شصت سال و پنجاه سال چه کار کردی و چه طوری گذراندی؟» به بدنش که نگاه می‌کند می‌بیند فامیل و زن و بچه و فرزند و رفیق و شریک دارند می‌آیند تا بدنش را بردارند، اما خودش را که بر نمی‌دارند! خودش همین‌طور دارد نگاه

می کند و چه خوب و چقدر سعادت است برای آن کسی که نگاه کند و موقعیت خودش را ببیند که مورد رضای الهی قرار گرفته است.

مرحوم آقا می فرمودند:

«در یکی از سفرهایی که من به کربلا می رفتم، يك روز یکی از دوستان آمد و گفت: "فلانی، من الآن که داشتم به حرم سیدالشهدا می رفتم، دیدم که مردم دارند جنازه ای را می برند و روی این جنازه يك سگ قوی و سیاه نشسته است ولی مردم آن را نمی بینند و همین طوری دارند لاإله إلاالله می گویند. وقتی که این جنازه به دم در صحن سیدالشهدا علیه السلام رسید، دیدم این سگ از روی جنازه پایین آمد و آنجا ایستاد و مردم آن بدن را به داخل بردند!"^۱

آن سگ پرونده ای است که همیشه باز است. حالا باید بگویی که در این دنیا چه کار کردی و چرا خودت را به شکل سگ در آوردی؟ بدن تو همین است که اینها بردند و دو بار هم به دُور ضریح طواف دادند که هیچ هم فایده ندارد و بعد هم داخل خاک می کنند و دو تا بیل خاک هم به رویت می ریزند، ولی توی سگ دیگر باقی می مانی! آیا تو را هم می توانند خاک کنند و از بین ببرند؟!

بنابراین به لحاظ شرافت بین انسان و بدن، پرداختن به نفس و پرداختن به خود اصلاً قابل مقایسه با پرداختن به بدن و دندان و چشم و سر و مغز و دست و پا نیست؛ چون فردا این از بین می رود، حالا یا خودش از بین می رود و یا آن را از بین می برند! [مثلاً] یک آجر به سرش می خورد یا در خیابان تصادف می کند و خیلی راحت از بین می رود! الآن هم که تصادف خیلی راحت است. پس باید به دنبال آن چیزی باشیم که دیگر پرونده اش برای همه باز است!

عَلَّتْ اَفْضَلِيَّةَ عَيْدِ غَدِيرٍ بِرِ سَائِرِ اَعْيَادٍ

حالا متوجه شدیم که چرا عید غدیر افضل اعیاد است؟ چون در عید غدیر، امیرالمؤمنین علیه السلام ولایت بر جان و نفس را برای تربیت به سوی کمال به دست می گیرد و مربی نفوس و قلوب به سوی کمالات واقع می شود. مسئله این است! تا به حال [این مسئولیت بر عهده] پیغمبر بود، بیست و سه سال زحمت کشید، بلاغ کرد و مطالب را بیان کرد، با شدائد و مسائل زندگی کرد؛ الآن می خواهد این مسئولیت را به عهده امیرالمؤمنین بگذارد.

اولیای الهی، تنها ادراک کنندگان حال و هوای امیرالمؤمنین در روز غدیر

من در مجلس که نشسته بودم و به این عباراتی که سرور ما از [کتاب] مرحوم آقا - رضوان الله علیه -

^۱ رجوع شود به معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۲.

می خواندند خوب گوش می کردم، دیدم که انگار این عبارت‌ها اصلاً وحی است! اگر رفقا هم بروند در منزل و کتاب را باز کنند و دقیقاً مطالعه کنند [متوجه خواهند شد.]

من روی هر جمله جمله‌ای که ایشان می خواندند فکر می کردم. دیدم که این مطالب جز از ولی‌ای [نمی تواند باشد] که خودش همان احساسی را که برای امیرالمؤمنین در روز عید غدیر بود [در وجودش لمس کرده است] و اگر [این گونه نمی دید،] نمی توانست این مطلب را به این نحو بگوید. همان احساس مسئولیت و همان احساس تعهد!

در کیفیت عبارات ایشان دقت کنید که چه کلماتی به کار برده‌اند و چه نحوه بیان کرده‌اند. ایشان می خواهند بگویند که امیرالمؤمنین در روز عید غدیر نیامد خودش را به تاج رسالت و تاج صدارت متوج کند و به خاطر رسیدن به این پست ریاست ولایت عامه، جشن بگیرد و بیا و برو داشته باشد و به شادی و پای کوبی و این مسائل بپردازد، بلکه تازه مصیبت امیرالمؤمنین شروع می شود؛ همان مصیبتی که برای رسول خدا بعد از واقعه بعثت [پیش آمد!]

حال رسول خدا در زمان بعثت و مأموریت سخت حضرت

[حضرت] سال‌ها با خدا خلوت کرده و سال‌ها به کسی کاری نداشته و در میان افراد، او را فقط به عنوان یک محمد امین می شناختند. نه کسی با پیغمبر کاری داشت و نه پیغمبر با کسی کاری داشت و فقط گاه‌گاهی با عموی خود به سفر می رفت. بعد ازدواج می کند و زندگی آرام خود را با حضرت خدیجه می گذراند. روزها، هفته‌ها و گاهی از اوقات چهل روز از مکه بیرون می آید و ترک مکه را می کند و در غار حراء با خدای خودش تنها [خلوت می کند]. حضرت خدیجه هر دو روز یک بار برای آن حضرت غذا و آب می آورد، چون در آنجا آب و غذا وجود نداشت. آنجا فقط دو تا سنگ است که در کنار هم قرار گرفته‌اند و یک شبه غار را به اندازه یک سایبان برای فقط یک نفر به وجود آورده‌اند و حتی دو نفر هم نمی توانند در آنجا باشند!

پیغمبر به اینجا رفته و دارد با خدای خودش راز و نیاز و مناجات می کند. مست در انوار جمال پروردگار است و اصلاً شب و روز را نمی فهمد، سرما و گرما را نمی فهمد! به قول خواجه:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** [قال و مقال عالمی می کشم از برای تو]^۱

اصلاً پیغمبر در آن موقع با فرشته‌های الهی کاری ندارد و فقط محو در جمال الهی است که یک مرتبه می گویند: بیا به رسالت و بعثت مبعوث شو و برو در میان مردم؛ آن هم چه مردمی! واقعاً تحفه بودند! از هر

^۱ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۱۱.

جهت تحفه بودند؛ از نظر توغّل در کثرات و تخیّلات و منیّت‌ها و اعتبارها! برو و این اعتبارها و منیّت‌ها و تخیّلات و تصوّرات را یکی یکی با منقاش و چکش و تیشه و تبر از کلهّ اینها بیرون بیاور! ای دادِ بیداد، خدایا مگر ما چه گناهی کرده‌ایم که ما را از کنار خودت و درگاه خودت می‌رانی؟! تا به حال خوش بودیم و غم نداشتیم و کسی با ما کاری نداشت!

می‌دانید می‌خواهم چه بگویم؟ امروز روز عمامه‌گذاری سروران ما است. من این حرف‌ها را برای اینها می‌زنم، متوجه باشید! تا به حال کسی با ما کاری نداشت، کسی به ما نمی‌گفت کجا می‌روی و از کجا می‌آیی، در میان مردم راحت می‌رفتیم و کسی به ما چپ نگاه نمی‌کرد، کسی آب دهان به صورت ما نمی‌انداخت و ما مورد تنفّر کسی نبودیم، راحت می‌رفتیم و راحت می‌آمدیم و مثل افراد عادی در اجتماع حرکت می‌کردیم و بحمدالله با فراغ بال و آزادی کامل از نعمات اجتماعی بهره‌مند بودیم؛ حالا یک مرتبه می‌گویند بلند شو و به سراغ ابوسفیان و ابوجهل برو! بلند شو و به سراغ ولید و عُتبه برو! بلند شو برو و به اینها بگو که باید تمام انانیّت‌ها و خودیّت‌هایتان را کنار بگذارید! باید سجده‌ها و عبادت‌هایتان را کنار بگذارید! باید تخیّلاتتان را کنار بگذارید و رفض تمام این مسائل را بکنید! باید ریاست‌ها و شرافت‌ها و اینکه من از قریش هستم و تو از کجا هستی را کنار بگذارید! باید مولویّت و عبودیّت را کنار بگذارید! باید تمام مسائلی را که براساس هوای نفس در اذهان شما و شرasher وجود شما تمرکز و تحجّر پیدا کرده و همچون فولاد، سخت و سفت شده است یکی یکی بیرون بیاورید! باید بگویید من مانند آن غلام و آن غلام مانند من است و تفاوتی بین غلام و مولا نیست! باید بگویید من مانند زن و زن مانند من است و تفاوتی بین مرد و زن نیست! باید بگویید و اقرار کنید که آمر و ناهی در عالم وجود فقط یکی است و او خدای متعال است!

حالا مگر کسی قبول می‌کند؟! چرا قبول نمی‌کنند؟ چون راحتی آنها در این بوده است و سالیان سال با آن زندگی کرده‌اند. چه کسی بدش می‌آید که به خودش سخت نگیرد؟! چه کسی بدش می‌آید که راحت باشد؟! چه کسی بدش می‌آید که در میان اجتماع همان‌طوری بگردد که سایر افراد می‌گردند؟! اگر راست می‌گویند، آنها هم مثل اینها بشوند تا ببینند وضعیّت چطور است! این رسالت و بعثت یک مرتبه در بیست و هفتم رجب برای پیغمبر می‌آید.

عبارت مرحوم آقا این بود که وقتی وحی بر پیغمبر آمد که باید بیایی و دیگر این خلوت‌ها تمام شد، [تازه اول مصیبت حضرت بود!] تا به حال کیف و مستی و خوشی و خلوت با محبوب و اینها بود، حالا باید بروی و اینهایی را که به دست آورده‌ای در اجتماع خرج کنی! تو را می‌گیرند، می‌بندند، می‌زنند، به زندان می‌اندازند و....

هارون [موسی بن جعفر] را چهار سال در زندان می‌اندازد! شمر و یزید سر از بدن [امام حسین]

جدا می‌کنند و بدنش را زیر سُم اسب می‌اندازند و زن و بچه‌اش را در به‌در می‌کنند! حضرت سجاد را [اسیر] می‌کنند، امام صادق را می‌گیرند، امام باقر را می‌گیرند، امام علی‌النقی را در حبس می‌اندازند، امام حسن [را مسموم می‌کنند!] آیا اینها خوشی است؟!

آیا موسی بن جعفر شش سال در زندان جشن می‌گرفت؟! آیا امام سجاد با آن غل و زنجیر - که در روایت داریم موقعی که امام باقر بدن آن حضرت را غسل می‌داد، هنوز آثار آن غل و زنجیر بود -^۱ جشن می‌گرفت؟! آیا این ریاست‌ها جشن دارد؟! این ریاست‌ها کیف دارد؟! آیا این ولایت و این امامتی که ائمه به آن رسیدند پای کوبی و سر و دست شکستن دارد؟! تهمت زدن به این و آن و آبروی اسلام را بردن دارد؟!

معنای واقعی ولایت

حالا کدام ریاست و کدام ولایت، ولایت خدا است؟ آن ولایت و ریاستی که مسئولیت می‌پذیرد، نه‌اینکه از خودش رفع مسئولیت کند! اگر راست می‌گویید بیاید در خیابان راه بروید؛ نه‌اینکه در وسایل پلمب شده از منزل به اداره و از اداره به منزل بروید و فقط در بعضی از اوقات در مرئی و منظر باشید! آن ریاست و مسئولیتی که وقتی از غار حراء بلند می‌شود و می‌آید، بچه‌ها و اوپاش به‌دنبالش راه می‌افتند و سنگ می‌زنند و پاهایش را مجروح می‌کنند و سرش را می‌شکنند و جنگ راه می‌اندازند!^۲ در روز اُحد فقط نود زخم شمشیر به امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد!^۳ حالا رسیدن به این ریاست پای کوبی دارد؟!

بروید در این عبارات مرحوم آقا دقت کنید تا ببینید که ایشان چه دردی داشت و چه چیزی را می‌خواست بگوید و از چه حقیقتی می‌خواست پرده بردارد! اگر کسی برای رضای الهی می‌خواهد جلو بیاید و قدم بردارد [بسم الله]، این گوی و این میدان!

عَلْتِ عید گرفتن روز غدیر

این قضیه، قضیه عید غدیر است. عید گرفتن در روز غدیر برای این است که ما در امروز به این نعمتِ عظمای الهی نائل شده‌ایم که اگر بدن ما دو سه روز دیگر بیشتر دوام ندارد و اگر جسم ما بیشتر از پنجاه شصت سال دیگر در این دنیا دوام ندارد، اما خداوند برای ما مرئی‌ای قرار داده است که چنانچه شاکر و متّبع و متابع باشیم، آن مرئی‌ای حیا کننده نفس ما تا ابد الابد خواهد بود! آن مرئی، امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء در امروز است.

^۱ المجالس السنیه، ج ۴، ص ۲۷۵.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون جریانات زندگانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، رجوع شود به سیری در تاریخ پیامبر اکرم.

^۳ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

بنابراین این عید برای امام زمان نیست؛ بلکه برای ما است! این عید برای امیرالمؤمنین نبوده است تا بیاید و خوشحالی کند؛ بلکه برای او مصیبت و گرفتاری بوده است!

مصیبت‌های امیرالمؤمنین بعد از ولایت

مگر گرفتاری نبود؟! اولین محک و تجربه بعد از شهادت رسول خدا پیش آمد: خلافت ابی‌بکر!

-: یا علی، نباید با ابی‌بکر بیعت کنی!

-: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟

-: می‌آیند درب منزلت را آتش می‌زنند و زنت را جلوی چشمت تکه‌تکه [و مضروب] می‌کنند و

بعد هم به گردنت عمامه می‌اندازند و تو را کشان‌کشان **كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ**^۱ به مسجد می‌برند و هزار اهانت و ناسزا نسبت به تو روا می‌دارند و تو نباید حرف بزنی!^۲

بفرمایید، این از اولش بود! حالا این جشن دارد؟! بعد دوش، سومش و همین‌طور...! تازه وقتی

که امیرالمؤمنین به خلافت رسید، از همان روز دوم، جنگ شروع شد! شیطان [وسوسه] آماده دارد و در کیسه‌اش گذاشته است. طلحه و زبیر باید برای یک‌هم‌چنین روزی باشند. اینهایی که تا الآن چیزی نمی‌گفتند و خود را به دروغ یاور امیرالمؤمنین فرض می‌کردند، حالا باید پرده کنار برود! تا به حال یاور بودی برای اینکه علی به خلافت برسد؛ حالا که علی به خلافت رسید، حقت را می‌خواهی؟ امیرالمؤمنین می‌گوید: «من به خلافت رسیده‌ام، به شما چه مربوط است؟! شما هم یکی از افراد دیگر هستید! چه می‌خواهید؟ بلند بشوید و به دنبال کارتان بروید! هر کس را که بخواهم حاکم می‌کنم و هر کس را نخواهم حاکم نمی‌کنم!»

-: یا علی، ما بیست و پنج سال با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نکردیم!

-: خب بیعت نکردید که نکردید! اگر وظیفه‌تان را انجام داده‌اید، پس از من چه می‌خواهید؟ و اگر

وظیفه‌تان را انجام نداده‌اید، غلط کرده‌اید؛ می‌خواستید بروید و بیعت کنید!^۳

امیرالمؤمنین با کسی شوخی ندارد. [می‌فرماید: «اگر برای خدا کرده‌ای، چرا داری حقت را از من

می‌گیری؟! و اگر برای خدا نکرده‌ای، غلط کرده‌ای! کلاه سرت رفته است، می‌خواستی تو هم بروی و بیعت کنی تا تو را هم استاندار یک جا بکنند!« چون آنها به دنبال طلحه و زبیر می‌گشتند!

ولی اینها جنگ راه انداختند! گفتند یا علی، یا حق ما را برده و یا به تو تهمت [قتل عثمان را] می‌زنیم! آخر

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۷۷.

^۲ رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۸۲.

^۳ رجوع شود به الجمل، شیخ مفید، ص ۱۶۴.

ای نامرد، علی عثمان را کشت؟! چه کسی تهمت می زند؟ کسی که دلیل ندارد! مگر کسی می تواند به علی تهمت بزند؟! مگر کسی می تواند بر علیه علی دلیل بیاورد؟! علی صاف و پاك است و غلّ و غش ندارد! علی ریگی به کفش ندارد؛ ولی تو ریگ به کفش داری و تو غلّ و غش داری و تو می خواهی با علی به این نحوه برخورد کنی، لذا تهمت می زنی و می گویی: «یاأیّها الناس، علی عثمان را کشته است؛ حالا باید بیاییم و او را بکشیم!» و جنگ راه انداختند.

همین طلحه در جنگ جمل دائماً داد می زد و مردم را تحریک می کرد. خواهرزاده اش از همان جا يك تیر بر می دارد و به پای طلحه می زند و می گوید: «ای لامذهب، اگر همه ندانند من که می دانم که تمام این حرف هایی که می زنی دروغ است؛ تو که از همه بیشتر علی را می شناسی!» طلحه هم افتاد و بر سرش می زد و می گفت: «خَسِرَ الدّنيا و الآخرة شدم!»^۱

ولایت و هدایت امیرالمؤمنین حتی در ایام عزلت و خانه نشینی

اما کسی که با امیرالمؤمنین است دیگر خَسِرَ الدّنيا و الآخرة نیست! آخرتش که دیگر معلوم است، چون در آخرت حکومت در دست امیرالمؤمنین است! بله، شما در دنیا توانستید علی را دو روزی خانه نشین کنید؛ خب اینکه به نفع علی شد! ای احمق ها، آخر کسی يك هم چنین دُرّ و گوهری را کنار می گذارد و بیست و پنج سال خانه نشین می کند؟! بسیار خوب، امیرالمؤمنین هم بیکار نشست، رفت و کار خودش را می کرد؛ زراعت می کرد، شاگردان خودش را یکی یکی انتخاب کرد و تربیت می کرد. می رفت و می نشست و با آنها سلام علیک و خوش و بش می کرد و همین جوان ها و خوش نفس ها را جذب می کرد و با آنها شروع به حرف زدن می کرد.

مگر این اصحاب امیرالمؤمنین یک دفعه صبح مثل جوجه درآمدند؟! نه آقا، امیرالمؤمنین یکی یکی سراغ همین بچه ها می رفت و محبت خودش را در دل آنها می کاشت؛ وقتی که اینها بزرگ می شدند، اصحاب سیدالشهدا می شدند، اصحاب امام مجتبی می شدند، اصحاب امام سجاد می شدند!

امیرالمؤمنین که بیکار نمی نشست؛ همین جوان ها را یکی یکی تربیت می کرد و آنها را مستعدّ برای تلقّی و قبول ولایت می کرد! بسیار خوب، شما این کار را انجام دادید و بیست و پنج سال [علی را خانه نشین کردید و] علی هم به امر خدا نهایت مظلومیّت خودش را انجام داد؛ ولی آیا حکومت آن طرف هم به دست

^۱ رجوع شود به الفتوح، ابن اعثم، ج ۲، ص ۴۷۸؛ تاریخ خلیفه، ص ۱۱۱.

جناب عمر و جناب ابوبکر است؟! ای احمق، آن طرف قضیه را می خواهی چه کار کنی؟ اینجا بیست و پنج سال این کار را کردی و علی هم هیچ چیزی نگفت؛ ولی خود امیرالمؤمنین دارد می گوید که حکومت آن طرف به دست من است:

کلام امیرالمؤمنین به حارث همدانی

يا حارِ هَمْدانَ مَنْ يَمُتُ يَرِنِي *** مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قَبْلاً
وَ أَنْتَ عِنْدَ الصَّرَاطِ تَعْرِفُنِي *** فَلَا تَخَفْ عَثْرَةَ وَ لَا زَلْلاً^۱

ای حار همدان، هر کسی بمیرد تازه پرونده اش به دست من می رسد؛ چه مؤمن باشد یا منافق باشد، از قبل باشد یا از بعد باشد، تفاوتی نمی کند! مثل اینکه پرونده هم انبیا به دست امیرالمؤمنین رسیده بوده است، چون می فرماید: «قبلاً؛ از قبل!» و همین طور هم بوده است و روایت داریم که هر پیغمبر به همان مقدار پیش خدا اجر داشت که به ولایت امیرالمؤمنین نزدیک بود!^۲

و در موقع احتضار و در موقع قبر که می شود ما را می بینی! هم چنین در هنگام عبور از صراط - یعنی در جایی که جهنم و لهیب آتش است و آن کسانی که در دنیا آمده اند و هر کاری کرده اند، حالا باید بیایند و بهشت و رضوان الهی را نگاه کنند - من می آیم و تو مرا می بینی و می شناسی! پس اگر ولایت ما را داری [از هیچ خطا و لغزش مهراست!]

حارث همدانی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در بستر بیماری ناراحت بود. حضرت برای عیادتش رفته بودند و در همان جا از دنیا می رود. حضرت می فرماید: «تو که ولایت ما را داری از هیچ چیز نترس! خودم در آنجا می آیم و تو را مثل برق عبور می دهم و داخل در بهشت می کنم و تو را جلیس و هم نشین خودم قرار می دهم!»^۳

حکومت واقعی در دست کیست؟

حالا کدام یک از اینها ولایت است؟ و آیا این دنیا جشن گرفتن دارد یا آن دنیا؟! اینکه پیغمبر فرمودند عید غدیر افضل اعیاد امت من است به خاطر این است که حکومت آخرت و حکومت آن طرف را به دست

^۱ الأُمالی، شیخ مفید، ص ۷. از سیّد حمیری. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۷۵:

«ای حارث همدانی، هر کس بمیرد مرا خواهد دید؛ چه از مردمان مؤمن باشد و چه از مردمان منافق دو بین و خودپسند! و تو در هنگام عبور از صراط مرا می شناسی، پس از هیچ خطا و لغزش مهراست!»

^۲ رجوع شود به بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۷۰ - ۷۴.

^۳ الأُمالی، شیخ مفید، ص ۳ - ۷.

امیرالمؤمنین دادند، حکومت این طرف که می‌آید و می‌رود!

ای ابی‌بکر، آخر تو که دو سال بیشتر خلافت نمی‌کنی، ارزش این کارها را دارد؟! حالا باز عمر حدّاقل ده سال خلافت کرد. ^۱ تمام این زدن و کشتن و سقط کردن و مالک بن نویره را به قتل رساندن و با زن او زنا کردن ^۲ و... برای دو سال بود؟! ^۳ آیا این دو سال ارزش این کارها را داشت؟! حالا مردم در موقع احتضار ابی‌بکر که نمی‌دانند الآن علی بالای سرش آمده و می‌گوید چه کار کردی؟! لذا همین‌طور بر سرش می‌زند و می‌گوید: «ای داد که من خلافت را غصب کردم!» امیرالمؤمنین در خانه‌اش است و مردم او را نمی‌بینند، ولی ابوبکر در موقع احتضار علی را می‌بیند که در بالای سرش می‌فرماید: «چرا غصب خلافت کردی؟ چرا این کار را کردی؟» اگر چشم آن افرادی که در اطراف ابوبکر بودند باز می‌شد، آن وقت می‌فهمیدند که حکومت در دست کیست! ولی امیرالمؤمنین چشم‌ها را می‌بندد و می‌گوید در جهل بمانید تا اینکه فردا نوبت شما هم بشود! فردا یکی یکی به سراغ شما می‌آیم؛ سراغ عمر رفت، سراغ عثمان رفت، سراغ عبدالرحمان عوف رفت، سراغ ولید رفت، سراغ خالد رفت، سراغ همه آنها و سراغ همه ما می‌آید! البته إن شاء الله امیرالمؤمنین با روح و ریحان سراغ ما می‌آید و از کرم آن حضرت بعید است که [غیر از این باشد!]

عید غدیر، عید عظمای بشریت و روز بیعت با امام زمان

مسئله فقط به شیعه مربوط نیست؛ بلکه این عید، عید عظمای انسانیت و بشریت است! عیدی است که انسان از نقطه نظر کمال روحی دیگر خاطرش جمع است؛ ولی در اینجا یک «اما» دارد: اما در صورتی که ما خودمان را در اختیار ولایت بگذاریم! «اما» برای اینجا است. خدا می‌فرماید: مگر تو نمی‌خواستی که به دنبال کمال بروی؟! خب من [راهش را] برایت آوردم و پیغمبر در روز غدیر امیرالمؤمنین را برای کمال گذاشت! مگر همین را نمی‌خواستی؟! اگر علی رفت، امام حسن هست! اگر او هم رفت، سیدالشهدا هست و بعد حضرت سجاد هست و همین‌طور الآن امام زمان علیه السلام هست!

^۱ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۷۳:

«طَعَنَ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ...»

ترجمه: «عمر بن خطاب را در روز چهارشنبه سال بیست و سه هجری قمری که چهار شب از ماه ذی‌حجه مانده بود، خنجر زدند و در صبح روز یکشنبه اول ماه محرم سال بیست و چهارم هجری قمری دفن نمودند.

بنابراین مدت حکومت عمر از روز فوت ابوبکر، ده سال و پنج ماه و بیست و یک شب بود و تا زمانی که دقیقاً بیست و دو سال و نه ماه و سیزده روز از روز هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گذشت ادامه داشت.» (محقق)

^۲ المختصر فی أخبار البشر (تاریخ ابی‌الفداء)، ج ۱، ص ۱۵۸.

^۳ أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۹۱.

پس امروز متعلق به امام زمان علیه السلام است و اینکه امروز را جشن می‌گیریم در واقع داریم با امام زمان علیه السلام بیعت می‌کنیم! مقصود ما این است. امیرالمؤمنین که برای هزار و چهارصد سال قبل است و صاحب ولایت ائمه، امیرالمؤمنین علیه السلام است و این ولایت تا به امروز منتقل شده است و امروز برای امام زمان است.

ما باید در روز غدیر با امام زمان بیعت کنیم؛ بیعت بر سر اینکه تعهد کنیم که از این به بعد آنچه مورد نظر آن حضرت است انجام بدهیم! با خودمان شوخی نکنیم و خودمان را گول نزنیم و سر خودمان را در برف نکنیم؛ بلکه آنچه می‌دانیم که اگر حضرت بود آن را به ما امر و نهی می‌کرد، همان را انجام بدهیم!

معنای روایت امام صادق در مورد احیای امر اهل بیت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

رَحِمَ اللَّهُ شِيعَتَنَا الَّذِينَ يُحْيُونَ أَمْرَنَا؛^۱ «خداوند شیعیان ما را که احیای امر ما را می‌کنند [رحمت کند!]^۲»
نه اینکه فقط می‌نشینند و نقل و شیرینی می‌خورند و بعد هم می‌روند بیرون و می‌گویند الحمدلله که ما امروز را عید گرفتیم؛ بلکه شیعیان ما کسانی هستند که می‌خواهند بدانند چه خبر است و می‌خواهند بدانند امام صادق چه گفته است تا به آن عمل کنند. این می‌شود احیای امر!

اگر مجالس سیدالشهدا برقرار کنیم تا از این مجالس فقط به مسائل احساسی بپردازیم، این فایده ندارد! بلکه باید ببینیم که امام حسین چه کسی بوده و چه کرده و چه جریانی اتفاق افتاده است و اگر ما بودیم با امام حسین چه می‌کردیم؛ الآن هم همان را پیاده کنیم!

امام حسین با امام زمان چه فرقی می‌کند؟! امام زمان هم فرزند امام حسین است؛ پس همین الآن بیاییم و همان کاری را که امام حسین خواسته و دیگران انجام نداده‌اند، ما انجام بدهیم!

روایت امام باقر در خصوص صفات متابعین واقعی پیغمبران

این عید، همان عیدی است که اگر انسان متوجه باشد می‌تواند نهایت استفاده را نسبت به این مسئله داشته باشد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ فِي كُلِّ مِنَ الرُّسُلِ بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَدْعُونَ مَنْ ضَلَّ إِلَى الْهُدَىٰ وَيَصْبِرُونَ مَعَهُمْ عَلَى الْأَذَىٰ يُجِيبُونَ دَاعِيَ اللَّهِ وَيَدْعُونَ إِلَى اللَّهِ فَأَبْصِرْهُمْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّهُمْ فِي مَنزِلَةٍ رَفِيعَةٍ وَإِنْ أَصَابَتْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَضِيعَةٌ إِنَّهُمْ يُحْيُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ الْمَوْتَىٰ.»^۲

^۱ مصادقة الإخوان، ص ۳۴؛ الأملی، شیخ طوسی، ص ۱۳۵. با قدری اختلاف در مصادر.

^۲ الکافی، ج ۸، ص ۵۶.

حضرت می فرمایند: خداوند با هر پیغمبری بقایایی از افراد و متابعتش قرار داده که بعد از آن پیغمبر، راه آن پیغمبر را با همان صفا و با همان ظرافت و با همان دقت ادامه می دهند و این طرف و آن طرف نمی روند! خیلی ها ممکن است که بیایند و ادعای متابعت و دعوت و تبلیغ کنند؛ اما چه دعوت و تبلیغی؟ دعوت تبلیغ هوای نفس در نقاب متابعت از رسول! ولی امام باقر می فرماید که خداوند برای هر پیغمبری افرادی را از شیعه و متابعین او قرار داده است که بعد از او همان راه را به همان کیفیت ادامه می دهند و قضیه را کم و زیاد و بالا و پایین و امروز و فردا نمی کنند و مسائل را مطابق با مصالح، این طرف و آن طرف نمی کنند! اینها افرادی هستند که گمراهان را دستگیری می کنند و همان اذیتی را که برای پیغمبران بود، برای خودشان و برای راه خودشان متحمل می شوند و با آنها صبر بر اذیت و صبر بر نامالایمات می کنند. اینها افرادی هستند که به وسیله کتاب الهی احیای موتی می کنند.

حالا ما متوجه شدیم که اهمیت رسالت و تعهدی که بر دوش اهل علم و اهل دین است چقدر است؟ اهل علم و اهل دین آن کسانی هستند که به دنبال پیغمبر دارند آن مسیر را ادامه می دهند و الآن همان نحوه تبلیغ و حشر و نشر را دارند و ناراحتی ها را تحمل می کنند.

اهمیت و ارزش والای تلبس به لباس پیامبر

آن افرادی که به خصوص در این زمان به کسوت و لباس علم متلبس می شوند و رسالت پیغمبر و ائمه را عیاناً و جلیلاً بر عهده می گیرند، افرادی نبوده اند که از خانه فرار کرده باشند و به حوزه آمده باشند! اینها افرادی نبوده اند که آنها را از خانه بیرون کرده باشند و جایی راه نداده باشند! اگر استعداد اینها از آن افرادی که در سایر اماکن علمی و دانشگاهی می روند بیشتر نباشد، کمتر هم نیست! اینها افرادی هستند که در این زمان هزار ناراحتی را بر خود می خرند و تحمل می کنند؛ ناراحتی هایی که ما در زمان سابق هم نداشتیم! این افراد نباید تصور کنند که الآن با این وضع، مردم با دسته گل و طاق نصرت از آنها استقبال می کنند! اینها افرادی هستند که سختی ها را بر خود می خرند، نگاه های بغض آلود جامعه را که حتی سابق نبود، الآن به خود می خرند و شدائد را تحمل می کنند، از آن آزادی که حق طبیعی زیست هر شخص در جامعه است صرف نظر می کنند و فقط و فقط برای رضای خدا لباس رسول خدا را می پوشند؛ لباسی که رسول خدا در روز غدیر بر قامت امیرالمؤمنین علیه السلام پوشاند! یعنی یا علی، من که تو را به ولایت نصب کردم، باید از نقطه نظر ظاهر این

ترجمه: «خداوند عزوجل برای هر کدام از رسولان خویش، وجود باقیه ای از اهل علم قرار داده است که گمراهان را به سوی هدایت دعوت کنند و به همراه آنان بر سختی ها صبر نمایند، و دعوت کننده الهی را اجابت کنند و به سوی خدا دعوت نمایند. پس آنان را بشناس خدایت بیامرز؛ چرا که ایشان در جایگاهی بس والا قرار دارند، هرچند در دنیا جایگاهی نداشته باشند، که ایشان مردگان را با کتاب خدا زنده می کنند.» (محقق)

لباس را داشته باشی! عمامه‌ای سبز رنگ به نام سحاب^۱ بود که پیغمبر آن را در روز غدیر با دست خودش بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام بست. یعنی [فقط] این لباس برای تبلیغ قابلیت دارد؛ نه اینکه بیایم درس طلبگی بخوانیم و با کت و شلوار در میان مردم راه برویم، آن هنر و افتخار نیست؛ بلکه افتخار برای آن کسانی است که علی^{علیه السلام} تمام مضیقه‌ها و تنگ نظری‌ها و نابسامانی‌هایی که دیگران به وجود آورده‌اند، بدون توجه به آنها خود را در جامعه به شکل و لباس رسول خدا درمی‌آورند تا مردم فراموش نکنند!

مگر ما از مخالفین دین و اسلام نمی‌شنویم که می‌گویند روزی خواهد آمد که کاری بر سر اسلام بیاوریم که یک طلبه دیگر نتواند در خیابان‌ها راه برود؟! شما نمی‌دانید که چه نقشه‌هایی به دست چه کسی انجام شده و چه نقشه‌هایی در پیش است! آیا این افرادی که متصدی هستند این مطالب را نشنیده‌اند یا نمی‌خواهند بشنوند که چه نقشه‌ها و دسیسه‌هایی برای بی‌آبرو کردن اسلام دارد انجام می‌شود؟! آیا اینهایی که در این زمان خودشان را به لباس روحانیت درمی‌آورند، احساس ندارند و فقط بقیه احساس دارند؟! آیا اینها آزادی رفت و آمد در جامعه را [دوست] ندارند و فقط بقیه [دوست] دارند؟! اگر هنر دارید شما هم [ملبّس] بشوید!

به تحقیق می‌توان گفت که امروزه این افراد جزء افتخارات ملی ایران محسوب می‌شوند؛ افرادی که با تمام این تضییقات و نابسامانی‌ها [باز هم طلبه می‌شوند!] تضییقات و نابسامانی‌هایی که متأسفانه دامن‌گیر اجتماع ما و با صد هزار تأسّف بیشتر، دامنگیر خود ما و مؤمنین و خانواده‌های آنان شده است که وقتی اسم طلبه می‌آید، ابراز نفرت و انزجار می‌کنند و حالتشان تغییر پیدا می‌کند!

خب اگر طلبه نبود، آن زن تو بر تو حرام بود! اگر طلبه نبود، آن نماز و روزه را از کجا می‌توانستی بخوانی؟ اگر طلبه نبود، چه کسی از مبانی دین اسلام حمایت می‌کرد؟ آیا آن افرادی که سرشان فقط در کار خودشان است؟!

نحوه دفاع از اسلام در زمان حاضر

امروز دفاع از اسلام دیگر با رساله‌های عملیه انجام نمی‌شود؛ بلکه امروز دفاع از اسلام جهاد می‌خواهد، مطالعه می‌خواهد، وارد شدن در مبانی می‌خواهد، درس می‌خواهد، اخلاق عملی می‌خواهد، عمل بر طبق موازین می‌خواهد!

آن طلبه‌ای که در امروز عمامه می‌گذارد و دارد به مردم اعلام می‌کند که من دنباله رو پیغمبر هستم، واقعاً نهایت فداکاری را نسبت به خودش دارد انجام می‌هد و باید سپاس و شکر این فداکاری بشود؛ و إلاً برای

^۱ فرائد السمطین، ج ۱، ص ۷۶.

من هم خیلی راحت است که عمامه را از سرم بردارم و مانند یکی از افراد، کت و شلوار بپوشم و در خیابان راه بروم و بعد هم خودم را استاد دانشگاه کنم و شروع کنم به حرف زدن و هیچ مسئله‌ای هم پیش نمی‌آید!

توطئه حذف لباس پیامبر از جامعه توسط انگلیس

دو نفر بودند که عمامه‌ها را به دستور انگلیس از سر افراد برداشتند: یکی رضا شاه در ایران؛ و دیگری آتاترک در ترکیه. هر دوی اینها نوکر انگلیس بودند و هنوز که هنوز است دست انگلیس در کار است! در زمان رضا شاه ملعون، مرحوم جدّ ما [گفته بود] بدون عمامه - چون عمامه ممنوع شده بود - و با یک شب کلاه و قبا یا لبّاده از میدان بهارستان طهران به سمت میدان مُخبرالدّولة می‌روم - البته نمی‌دانم که الآن اسمش چیست - و از آنجا دوباره برمی‌گردم. به ایشان می‌گفتند که چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گفت: «[اگر] این عمامه را از سر من برداشته‌اند، من همین‌طور قدم می‌زنم تا چشم مردم به ما بیفتد و آن لباس رسول‌الله را فراموش نکنند!»^۱

این را می‌گویند حمیت دینی! ولی عده‌ای هم بی‌همت و بی‌غیرت بودند که نتوانستند این جوراً تحمل کنند و خودشان عمامه‌ها را برداشتند. می‌گفتند: «مردم به ما بد می‌گویند، پس بیاییم مثل مردم بشویم!» اصلاً تو قابل عمامه نیستی و قابلیت نداری لباس رسول خدا را بپوشی که فرمود: «**الْعَمَائِمُ تِيجَانُ الْمَلَائِكَةِ**»^۲ عمامه تاج ملائکه است! یعنی تنازل آن جنبه نور در عالم ظاهر که ملائکه را در کسوت بهاء و بهجت قرار می‌دهد به صورت عمامه است؛ لذا مستحب است که تمام افراد عمامه بر سرشان بگذارند و در موقع نماز عمامه بر سر گذاشتن مستحب است؛^۳ البته نه این عمامه‌ای که ما بر سرمان می‌گذاریم، بلکه یک عمامه مختصرتر به رنگ سفید یا زرد و آنهایی که سید هستند عمامه سبز بگذارند که ثواب نماز با عمامه از نماز بدون عمامه هفتاد برابر بیشتر است!^۴

این کاری بود که رضا شاه کرد و به دنبال آن مسخره و استهزاء و متلک بود، و آن معاندینی که در آن موقع جزء رؤسا و سران مشروطه بودند و سر و کارشان در پرونده‌های انگلیس پیدا می‌شد، آمدند و به جان اسلام و روحانیت افتادند؛ ولی عده‌ای هم صبر کردند و این مسائل و مشقّت‌ها را تحمل کردند و با اذیت‌ها ساختند تا اینکه این رسالت را به افراد دیگر بسپارند و از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکنند.

رواج سنن ملی و عربی‌زدایی

^۱ رجوع شود به وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۱۰.

^۲ روضة المتقین، ج ۷، ص ۶۳۶.

^۳ رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۱۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷.

^۴ جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷ و ۷۸، با قدری اختلاف.

یکی از کارهای دیگری که در زمان سابق کردند رواج سنن ملی بود که می‌دانید این مسائل سنن ملی، آنها را به چه افتضاحی کشاند! جشن گرفتن‌های نوروز و قبل و بعد و پسوند و پیشوندی که برای این مسائل به‌وجود آوردند که واقعاً بچه به کار و اعمال بزرگان‌شان می‌خندید!

زبان عربی را که زبان دین است به‌عنوان حمایت و دفاع از زبان ملی و زبان رسمی و زبان فارسی تغییر دادند. این مسئله تغییر زبان برای الآن نیست، بلکه مربوط به زمان گذشته است و دست انگلیس و استعمار و فراماسون در این مسئله بود و هنوز هم هست.

ما هم دانسته یا ندانسته داریم پیروی همان مرام و مکتب را می‌کنیم. چرا باید الفاظ عربی در زبان ما از بین برود؟! مگر زبان عربی بهترین زبان دنیا نیست؟! متقن‌ترین زبان دنیا زبان عربی است! نماز ما عربی است، قرآن ما عربی است، روایات ما عربی است، تمام اینها عربی است!^۱ در روایت داریم:

«لسانُ أهلِ الجنةِ العریبةُ؛^۲ زبان اهل بهشت عربی است و باهم عربی صحبت می‌کنند.»

این زبان را از بین بردند؛ گفتند ما زبان خارجی را برمی‌داریم! آخر ای بی‌انصاف‌ها، شما واقعاً زبان انگلیسی را هم برداشتید؟!

آنها که می‌دانند مردم به انگلیسی توجه می‌کنند، چرا می‌گویند ما همه را برمی‌داریم؟ پس آنها می‌خواهند عربی را بردارند! چند تالغ انگلیسی و فرانسوی را برمی‌دارند و بعد می‌گویند که ما نسبت به همه مسائل به یک چشم نگاه می‌کنیم و منظور ما زدودن الفاظ بیگانه از فرهنگ فارسی است.

مخالفت نویسندگان بی‌دین با زبان عربی (ت)

شما فقط عربی را حذف می‌کنید و بعد هم در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران فیلم نشان می‌دهید

^۱ برای اطلاع بیشتر از مزایای زبان عربی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۰۷ - ۱۴۱.

^۲ الاختصاص، ص ۲۶۴:

«فَضَّالٌ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ عَنْ بَعْضِهِمْ قَالَ: "كَانَ خَمْسَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سُرِّيَانِيُونَ: آدَمُ وَ شَيْثٌ وَ إِدْرِيسُ وَ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ كَانَ لِسَانُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَرَبِيَّةَ وَ هُوَ لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا أَنْ عَصَى رَبَّهُ أَبْدَلَهُ بِالْجَنَّةِ وَ نَعِيْمُهَا الْأَرْضَ وَ الْحَرثَ وَ بِلِسَانِ الْعَرَبِيَّةِ السُّرِّيَانِيَّةِ."»

ترجمه: «فَضَّالٌ از عمر بن أبان از بعض ائمه علیهم السلام روایت می‌کند که فرمود: "پنج نفر از انبیا زبان‌شان سُریانی بود: حضرت آدم و شیث و ادريس و نوح و ابراهيم عليهم السلام. و زبان حضرت آدم عليه السلام در ابتدا عربی بود که زبان اهل بهشت است و چون نافرمانی خدا نمود خداوند به‌جای بهشت و نعمت‌های آن، زندگی زمینی و زراعت را به او داد و به‌جای زبان عربی زبان سریانی را.» (محقق)

و جَبَّارِ باغچه‌بان بی‌دین را که می‌گفت: «من وقتی که **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾** را می‌شنوم، یاد “بع بع” گوسفند می‌افتم!»^۲ به‌عنوان معلّم دلسوز در این تلویزیون به نمایش می‌گذارید! مصیبت ما تا کجا است!

جَبَّارِ باغچه‌بان یکی از آن بی‌دین‌ها و بی‌انصاف‌هایی بود که با گروه همپالکی‌های خودش؛ پورداود، سعید نفیسی و فروزانفر لا مذهب و امثال‌ذلک آمدند و در مقابل اسلام و ایمان و روحانیت به هدم دین و روحانیت و علم پرداختند! آن وقت این فرد باید در مملکت اسلامی به‌عنوان معلّم دلسوز برای اطفال معرفی بشود؟!^۳ حالا متوجّه شدید که چه دست‌هایی و چه مسائلی در کار است؟

مرحوم آقا در سال آخر حیاتشان، حالشان خیلی منقلب بود و ناراحتی داشتند. من یادم است در سفری که به مشهد مشرف شدیم، در همین روز عید غدیر بود که می‌خواستند عمامه بگذارند. ایشان فرمودند: «من با چشمم مانند روز دارم می‌بینم که همان دست‌های فراماسون که آمد رضا شاه را بر این ملّت حاکم کرد و عمامه را برداشت، الآن دارد در میان ما کار انجام می‌دهد!»^۴

و مصیبت از این بالاتر اینکه حوزه علمیه ما هم به این درد و مصیبت مبتلا است! اسم جلسه بحث و گفتگو را کانون گفتمان دینی می‌گذارند! کانون یعنی چه؟! گفتمان یعنی چه!؟

آخر آقا جان، هر چیزی حدّی دارد! شما دیگر چرا؟! بگویید: جلسه بحث! مگر جلسه بحث چه مشکلی دارد که شما باید آن را عوض کنید؟! چرا ما باید خودمان را همراه و هم‌رنگ با عده‌ای جاهل پیش

^۱ سوره فاتحه (۱) آیه ۵. روح مجرد، ص ۱۶۲:

«من فقط تو را عبادت می‌کنم و از تو استعانت می‌طلبم!»

^۲ وطن دوست، ص ۱۲۰:

«اما پس از رضا پهلوی، از نویسندگانی که به این امر اهتمام زیادی داشتند، جَبَّارِ باغچه‌بان بود. باغچه‌بان با الفبای فارسی امروز که در حقیقت همان الفبای عربی است مخالفت می‌ورزید. او تغییر الفبای پهلوی را به الفبای عربی، تأثیرپذیری ایرانیان از فرهنگ عرب‌ها یاد کرده و این مسئله را شایسته ایرانیان نمی‌دانست.

او تغییر الفبای امروزی زبان فارسی را که در فرهنگ و زبان قرآن ریشه دارد به الفبای لاتین پیشنهاد کرد. او جسارت و کج‌دهنی به زبان عربی را به حدّی رسانده بود که با دهان و حلق خود صداهای حروف را به مسخره می‌گرفت و می‌گفت:

چه ضرورتی دارد که به تقلید از عرب‌های بدوی و بی‌فرهنگ، یا باید مانند گربه‌ها “مَعُو مَعُو” کنیم و یا مانند بز صدای “بَع بَع” دریاوریم. پس بهتر است که مانند دیگر مردم دنیا این الفبا را به الفبای لاتین تغییر بدهیم. زیرا هم آسان‌تر است و هم زبان رایج و عامه پسند است و هم زبان رسمی و بین‌المللی است و هم از قواعد زنده برخوردار است!»

و هم چنین رجوع شود به فرهنگ و زبان، شمس‌الدین رحمانی.

^۳ رجوع شود به فارسی (خوانداری)، چهارم دبستان، درس دهم: باغچه اطفال، ص ۸۴، چاپ دوم، سال ۱۳۹۴ ه.ش.

^۴ برای اطلاع بیشتر از کوشش‌های استعمار برای برانداختن زبان عربی و قرآن در ممالک اسلامی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۷۶ - ۱۸۱.

ببریم؟! خب بگوییم: جلسه بحث راجع به مسائل دینی!

در همین مدرسه فیضیه به جای اجتماع، گردهمایی می‌گویند! آخر مگر اجتماع چه مشکلی دارد؟! گردهمایی دیگر چیست؟! گفتمان چیست؟! حالا الفاظ رکیک دیگری را که جایگزین الفاظ عربی شده است خودتان بهتر می‌دانید!

وظیفه همه ما در باب احیای سنن اسلامی

لذا وظیفه ما است که در احیای سنن اسلامی نهایت جهاد و کوشش را انجام بدهیم. باید در خانواده مکالمه عربی انجام شود. از همین امروز شروع کنید و با بچه‌های خودتان مکالمه عربی کنید تا از کوچکی عربی یاد بگیرند و بتوانند زبان عربی را مانند زبان مادری در وجود خودشان احساس کنند!^۱ عربی زبان دین ما و قرآن ما است، زبان‌های دیگر چیست؟! آقا جان، همه اینها از روی نقشه است!^۲

وظایف طلبه‌ها در شرایط امروزی جامعه اسلامی

آنچه در امروز وظیفه یک طلبه است این است که:

اولاً: در نهایت کوشش و دقت و بدون اتلاف وقت، خودش را مجهز کند تا از مبانی اسلام با دلیل - نه فقط با شعار - دفاع کند! اینکه من خدمتتان عرض می‌کنم واقعیت دارد؛ اگر یک طلبه بخواهد به درس‌های خودش پردازد، بیست و چهار ساعت برایش خیلی خیلی کم است!

همان‌طوری که عرض کردم؛ مسائل و اشکالاتی که امروزه متوجه دین است، یک بُعد بسیار کم از آن، مسائل مربوط به احکام فقهی است و عمده مسائل مربوط به احکام اعتقادی است! افرادی مثل علامه طباطبائی و مرحوم آقا - رضوان الله علیهما - باید متصدی بشوند و دین را کما هو هو بدون هیچ‌گونه خلط و مزج در اختیار مردم قرار بدهند، حالا مردم خودشان می‌دانند؛ می‌خواهند گوش بدهند، می‌خواهند گوش ندهند! می‌خواهند عمل کنند، می‌خواهند عمل نکنند!

ثانیاً: به آن اصول اخلاقی و رفتاری‌ای که ما از ائمه دین و اولیاء دین داریم پردازد! این مسئله از

^۱ جهت اطلاع از اینکه زنده کردن لغات فارسی باستانی، برگشت از تعالیم قرآن است، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۶۱ - ۱۶۳.

^۲ الخصال، ج ۱، ص ۲۵۸:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ خُرَازَمَةَ عَنْ أَسْلَمَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقُهُ...» نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۶۵:

«عربیت را یاد بگیرید، زیرا آن کلام خدا است که بدان وسیله با خلق خود تکلم می‌کند...»

^۳ جهت اطلاع از لزوم تکلم به زبان عربی برای جمیع مسلمانان، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۶۳ - ۱۷۶.

مسئله اول مشکل تر است و بسیار قابل اهمیت است.

شخصی که برای بیماری خود به یک پزشک مراجعه می کند، هیچ وقت سؤال نمی کند که آیا این پزشک نماز شب می خواند یا نمی خواند! هیچ وقت از او سؤال نمی کند که آیا امروز صبح نماز را خواندی یا نمازت قضا شد؛ و اگر بپرسد شاید مسخره هم بکند، بلکه می گوید به من چه مربوط است، شما دوا بدهید تا دل درد ما خوب شود!

دو توقع مردم ایران و سایر ملل جهان از طلاب و اهل علم

اما توقعی که مردم از یک طالب دین دارند فراتر از این حرف ها است. آن توقع عبارت است از نحوه عملکردی که آنها را به مبانی دین نزدیک کند.

مردم ایران و سایر ملل جهان از ما اهل علم دو توقع دارند: اول تخصص در مسائل دینی؛ و دوم تعهد به این تخصص! حالا چقدر ما توانسته ایم پاسخ گوی این توقع باشیم؟

اینجا است که وظیفه افرادی که در این زمان به لباس اهل علم درمی آیند این است که آن توقع مردم را نسبت به قسم دوم با تمام نابسامانی ها و ناملایمات برآورده کنند. این مسئله از مسئله اول خیلی مهم تر است و برآورده کردن این توقع نیاز به کار و کوشش و از خود گذشتگی و پای گذاشتن بر روی خیلی از آمال و آرزوها و راحتی ها دارد.^۱

اهمیت تلبس به لباس رسول الله و توصیه علامه طهرانی نسبت به این مسئله

این لباس، لباسی است که رسول خدا آن را برای مبلّغین خودش انتخاب می کند. بعضی ها هستند که می گویند: «آقا، ما طلبه می شویم ولی لباس نمی پوشیم؛ چون این طوری بهتر می شود تبلیغ کرد!» به شما چه مربوط است که بهتر می شود تبلیغ کرد یا نمی شود؟! خدا گفته بپوش یا گفته برو و آنچه خودت می گویی انجام بده؟! تو دلت برای تبلیغ می سوزد یا برای خودت می سوزد؟!!

مرحوم آقا - رضوان الله علیه - به یک نفر که تا حدودی در همین علوم الهیات کار کرده بود، فرموده بودند: «شما باید به لباس طلبگی دربیایید و لباس بپوشید!» ولی این شخص شروع کرد به جزع و فزع کردن که آقا، جامعه این طور است، دانشگاه این طور است، الان نمی پذیرند و فلان می کنند!

حتی یادم است در سال های آخر عمر مرحوم پدرم که یک روز من با ایشان بودم، صحبت همین مسئله شد و ایشان فرمودند که فلان کس باید لباس طلبگی بپوشد! ولی آن شخص ترتیب اثر نداد و تا حالا هم ترتیب اثر نداده است.

^۱ برای اطلاع از وظایف علما و طلاب دینی، رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۱۲ - ۳۲۶.

یک وقت آن شخص با من صحبت می کرد و می گفت: «الآن جامعه این طور است و من [بدون لباس طلبگی] بهتر می توانم خدمت کنم!» گفتم: «آقا جان، دو دو تا چهار تا، تو برای خدا می خواهی خدمت کنی یا برای خودت؟ اگر برای خدا می خواهی خدمت کنی، این آقای طهرانی روز قیامت می آید و می گوید که من به او گفتم که عمامه بگذار و لباس طلبگی بپوش! آیا شما مرحوم پدر ما را به این اندازه قبول داری که در روز قیامت بیاید و از تو دفاع کند و یا به این اندازه قبول نداری؟ پس جان من، جلوی غازی معلق بازی نکن و مسئله را به حساب دین و تبلیغ نگذار! خودت را راحت کن و بگو نمی توانم!» یک دفعه ماند و همین طور ساکت شد و گفت: «بله، مسائل نفس هم هست!» گفتم: «جانت در آید، زبان من درد گرفت، خب از اول بگو!»

طلاب و معممین از افتخارات ملی ایران و دنیای اسلام

لذا من می گویم به همان دلیلی که آن شخص تا الآن عمامه نگذاشته است، دوستان ما که در امروز و در این زمانه عمامه می گذارند، جزء افتخارات ملی ایران و دنیای اسلام هستند!

البته باید ببینیم که اجر و نتیجه چقدر است و امام زمان علیه السلام جواب این کار را چطور می دهد و چطور لطف و مرحمت می کند. اینها مسائلی است که از عهده ما خارج است و به صاحب مقام ولایت مربوط است!^۱ ما فقط آمدیم و مسئله را بیان کردیم تا خدمت رفقا بگوییم: این گوی و این میدان، هر کسی می خواهد بسم الله!

لزوم داشتن صلاحیت برای ورود در هر کار و کسب رضایت امام زمان

البته این به این معنا نیست که حالا همه دست از کار و کسب بردارند! بالأخره وارد شدن در مسائل دین استعداد و آمادگی و همت می خواهد و خداوند هم کارها را قسمت کرده است.

علی کل حال باید هر کسی در هر رتبه ای که هست ببیند که رضای امام زمان در چیست؛ اگر کاسب است همان طور، اگر پزشک است همان طور، اگر مهندس است همان طور و اگر اداری است همان طور! باید رفتارش با مردم طوری باشد که مورد نظر امام زمان علیه السلام باشد.

هم چنین زبان حال طلاب و افرادی که آمده اند و از خود گذشته اند و خود را سرباز امام زمان قرار دادند^۲ این است که:

«ای امام زمان، تو که الآن در پس پرده غیبت هستی و هنوز زمان ظهور تو نشده است و این مردم هم

^۱ برای اطلاع از فضیلت تلبس به لباس دینی و عمامه بستن، رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۷۱ - ۲۹۳.

^۲ برای اطلاع از اینکه نباید در انتخاب شغل و حرفه، مطامع دنیوی و مقاصد شهوانی مقصد و مقصود باشد، رجوع شود به حیات جاوید، ص ۱۵۹.

نیاز به دین و معرفت و راهبری دارند، ما تا آنجایی که می‌توانیم و تا آنجایی که از عهده ما برمی‌آید جلو آمده‌ایم؛ اینک دیگر بر عهده تو است که آنچه خودت از توفیق و دستگیری و هدایت صلاح می‌دانی، نصیب ما کنی!»

تلبس به لباس پیامبر، مقدمه سعادت و عافیت دنیا و آخرت

خوشا به حال این دوستان و رفقا که در امروز که روز عید غدیر است و همان روزی است که رسول خدا بر سر ابن عمّ و دامادش و صاحب مقام ولایت کبری، امیرالمؤمنین علیه السلام عمامه بست، اینها هم در روز عید غدیر خود را به زیّ و لباس پیغمبر و زیّ تلبس و ظهور به آنچه مورد رضای رسول خدا است درمی‌آورند و در نتیجه سعادت و سلامت و عافیت دنیا و آخرت را برای خود کسب می‌کنند!

إن شاء الله امیدواریم که خداوند متعال همه آنها و همه ما را توفیق بدهد تا به آنچه مورد رضای اولیاء او و مورد رضای ائمه او و مورد خواست او است، بپردازیم و از فراز و نشیب‌ها و مسائل جانبی نهراسیم و آنچه در دید افراد ناپسند است، ما را از آن صراطی که خدا برای ما قرار داده است نلغزانند!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ